

به نام یگانه هنرمند هستی

مربیان گرامی، معلمین محترم و دانش آموزان عزیز : سلام

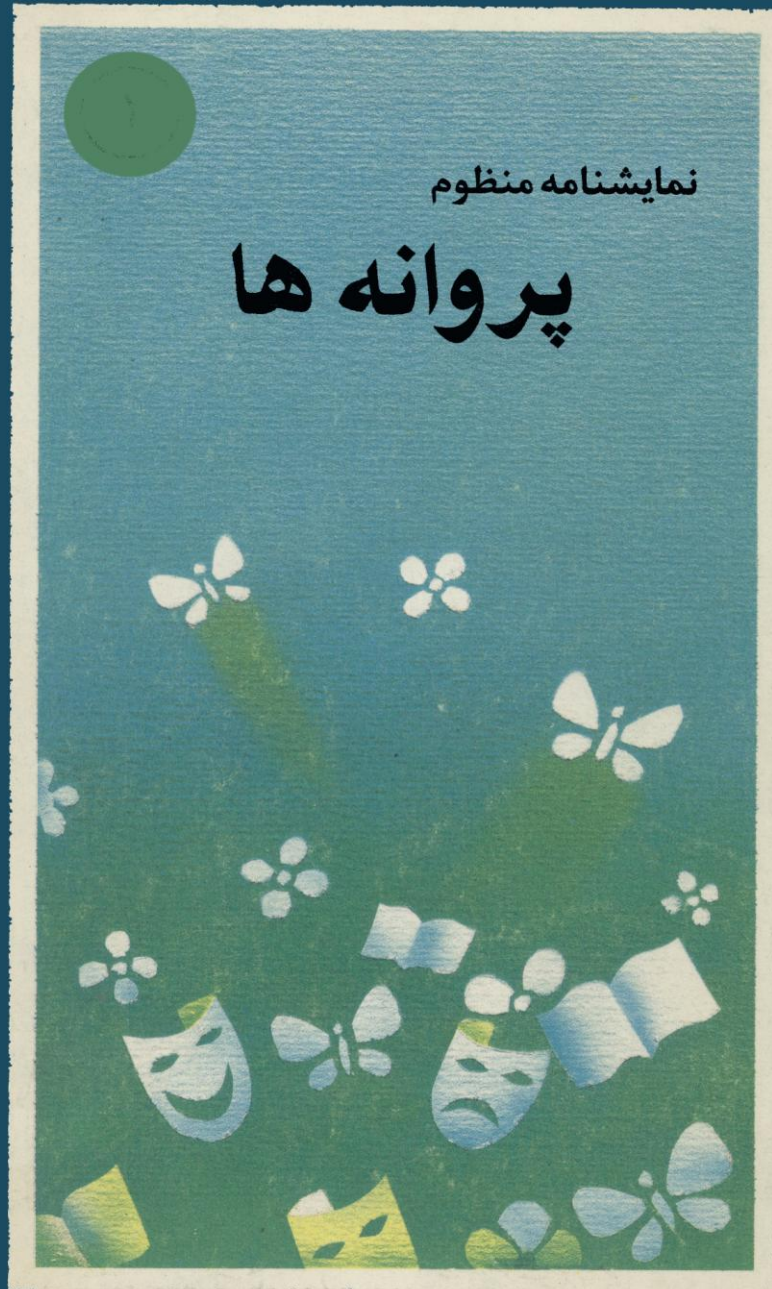
نمایشنامه‌ی منظوم « پروانه‌ها » یکی از متونی است که در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب و آماده شده است تا برای اجرا در مدارس دوره‌ی دوم ابتدایی در دسترس شما عزیزان قرار گیرد.

ضمن تشکر از نویسنده‌ی محترم و اساتیدی که ما را در این امر یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با کارشناسی مذکور، از طریق نشانی الکترونیکی goroohonari@gmail.com و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

با تشکر

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

آبان‌ماه ۱۳۹۳ / تهران



به نام خدا

نمایشنامه‌ی منظوم

پروانه‌ها

نویسنده:

محمد حسین صادقی

شخصیت‌ها:

- پروانه اول
- پروانه دوم
- پروانه سوم
- پروانه چهارم
- عنکبوت
- شکارچی

صحنه: باغی زیبا و پر از گل: پروانه‌ای خسته و شتابان وارد میشود. هراسان است و به اطراف نگاه میکند، بعد از اینکه مطمئن میشود خطر رفع شده، دست روی قلب خود میگذارد و با ترس فراوان باخود حرف میزند.

پروانه:

از بس پریده ام من حالی دگر ندارم
دیگر توان پرواز در بال و پر ندارم
هر جا کمی نشستم یک دست، در کمین بود
هر جا که پا نهادم یک دام بر زمین بود

پروانه نفسی عمیق میکشد و روی زمین مینشیند، به محض نشستن، صدای دویدن میشنود، به سرعت لابلای گل ها پنهان میشود، دو پروانه دیگر، هراسان وارد میشوند، نفس نفس میزنند و به اطراف نگاه میکنند. بعد از چند لحظه که حالشان جا آمد، با نگرانی و ترس با هم حرف میزنند.

پروانه دوم:

دیدی چه فتنه ای بود دیدی چه کار میکرد؟
از دست او چگونه هرکس فرار میکرد

پروانه سوم:

دیدی چگونه میخواست ما را اسیر سازد
بال قشنگ ما را خرد و خمیر سازد

پروانه دوم:

دیدی که آن هیولا دنبال ما دوان بود
مانند سایه ما همراهمان روان بود

پروانه سوم:

آری خدا کمک کرد از چنگ او رهیدیم

پروانه دوم:

اما دوباره دامی از عنکبوت دیدیم

پروانه سوم:

آن عنکبوت اخمو پیوسته حيله دارد
هر گوشه در گلستان صد دام و پيله دارد

پروانه اول که صحبت های آنها را شنیده است، آرام آرام بلند میشود و از پشت سر به آنها نزدیک میشود و با همدلی گوش میدهد.

پروانه دوم:

ما دامهای او را کردیم پاره پاره

در انتظار ما بود

اما کسی دوباره

پروانه سوم:

تا آمدم به اینجا

بودیم هر دو ترسان

یک دشمن دو پا بود

نامش چه بود؟.....؟

پروانه اول:

(بلافاصله و با ترس)

انسان

با شنیدن نام انسان، قصد فرار میکنند. پروانه دوم و سوم مضطربند. فریاد زنان متوجه پروانه اول میشوند. آرام میگیرند و مینشینند.

پروانه دوم:

از ترس آن هیولا

میخواستم بمیرم

پروانه سوم:

یک لحظه فکر کردم

در دام او اسیرم

پروانه اول:

یاران مرا ببخشید

من هم شکار اویم

پیوسته، دلشکسته

از کسب و کار اویم

بعضی از این دوپاها

وحشتر از عقابند

از عنکبوت بدتر

در فکر هر عذابند

پروانه دوم:

بعضی از این دوپاها

بیرحم روزگارند

در لای دفتر خود

پروانه میگذارند

پروانه سوم:

بعضی از این دوپاها

هستند بسکه خونخوار

سجاق مینمایند

پروانه را به دیوار

هر سه با هم رو به تماشاجیها:

آخر شما بگوید

جرم و گناه ما چیست؟

در بین این همه دام

پشت و پناه ما کیست؟

پروانه ها چند گل را به آرامی بو میکنند و دوباره تماشاجیها را مخاطب میسازند.

پروانه دوم:

ایکاش ما نبودیم

اینگونه خوب و زیبا

تا هیچکس نمی بود

در فکر آزار ما

پروانه اول (با غرور):

زیبایی طبیعت

تنها به خاطر ماست

دنیا بدون ماها

زشت و کثیف و تنهاست

پروانه سوم (متکبرانه):

زیباتر از پروانه
پروانه گر نباشد
موجود دیگری نیست
دنیا بخاطر چیست؟

هرسه با هم (با خودپرستی و شادمانی):

ما خوشگل و قشنگیم زیبا و رنگ رنگیم
زیبا و رنگارنگیم ما خوشگل و قشنگیم
.....

صدای دودن کسی، آواز آنها را قطع میکند، پروانه ها
از ترس به آغوش هم پناه میبرند و در گوشه ای نهان
میشوند. پروانه کوچکی که رنگ آن با پروانه ها فرق
دارد، با ترس و لرز وارد میشود، دنبال جایی برای پنهان
شدن میگردد و بیخبر از حضور پروانه ها گوشه ای
می ایستد و میلرزد.

پروانه چهارم:

این دشمنان ظالم در سینه دل ندارند
یک لحظه آه، ما را راحت نمیگذارند

پروانه های دیگر متوجه او شده اند. به طرفش میروند و
به خاطر غیرهمرنگ بودن، میخواهند او را بترسانند و
مسخره کنند.

پروانه چهارم:

هرجا که میروم من یک دام و فتنه پیداست
آسایشی ندارم راهم پر از خطر هاست

پروانه های دیگر، اطراف او ایستاده اند ولی هنوز پروانه
چهارم متوجه آنها نشده است. همه با هم با یک اشاره، در
حالی که میخواهند خود را وحشتناک نشان دهند،
صداهای ترسناک در میآورند و میگویند.

هر سه باهم:

در چنگ ما اسیری پروانه خانم زشت

با شنیدن صدای آنها، پروانه چهارم جیغ میزند و
میخواهد فرار کند ولی آنها او را به هم نشان میدهند،
مسخره میکنند و میخندند. پروانه چهارم، غمگین و
دلشکسته، یک گوشه میایستد و با ناراحتی به آنها نگاه
میکند. پروانه های دیگر هنوز میخندند و رنگ بال او را با
تمسخر و اشاره به هم نشان میدهند.

پروانه اول:

به من بگو ببینم ای زشتروی ترسو
تو با اجازه کی آمده ای به این سو

پروانه دوم (با تکبر):

آنها که زشت هستند
ترسو و بیبهايند

اصلا ادب ندارند
شايسته شکارند

پروانه سوم:

ای تازه وارد زشت
بيرون برو از این جا

زیبا که نیستی تو
پروانه نیستی تو

پروانه چهارم (با مهر):

من هم چنان شماها
از دست دشمنانم
من نیستم بد و زشت
عیب بزرگتر آیا

پروانه ام عزیزان
بیخانه ام عزیزان
زشتی در این جهان نیست
آزار دیگران نیست؟

پروانه اول:

اما بگو ببینم
گر زشت نیستی تو

آیا تو مثل مایی؟
پس این چنین چرایی؟

پروانه چهارم:

من اهل یک کویرم
زیبا و مهربانند

آنجا، همه همینند
همرنگ با زمینند

پروانه دوم:

زیبا نیست این خاک

زیبا، گل و گیاه است

هر چیز جز گیاهان

پروانه چهارم:

زیبایی گیاهان
قلب زمین تیره
از این زمین و خاک است
مانند چشمه پاک است

پروانه سوم:

هرچیز هم که باشی
بيرون برو از این جا
مانند ما، نه ای تو
چون آشنا نه ای تو

پروانه چهارم (با ناراحتی):

من میروم از این جا
اما خدای زیبا
ای مثل خود ندیده
زشتی نیافریده

پروانه چهارم، اندوهگین خارج میشود و پروانه های
دیگر با غرور و خنده با هم شروع به خواندن میکنند.

سه پروانه:

ما خوشگل و قشنگیم
زیبا و رنگ رنگیم
مانند ما کسی نیست
خوش خط و خال و رنگیم

.....

پروانه چهارم هراسناک وارد میشود و فریاد میزند و
آنها وحشتزده و مضطرب، عنکبوت، عنکبوت گویان فرار
میکنند و در میان گلها ناپدید میشوند. در همان لحظه

عنكبوت وحشتناکی وارد میشود، چرخى زده و بدنبال
پروانه ها اطراف را میگردد.

عنكبوت

پروانه هاتمیزند خوشمزه ولذیذند
زیبا و زشت، با هم بهر شکم عزیزند

عنكبوت با عصبانیت شروع به چرخیدن در میان گلهها
میکند.

عنكبوت:

پروانه ها کجایی از لانه در بیایی

بعد از کشتن بیهوده و نیافتن پروانه ها، ناامید میشود.

عنكبوت:

باید روم بجایی پیدا کنم غذایی

عنكبوت خارج میشود، دوباره صدای آواز پرندگان و
پروانه ها میآید. آنها برمیگردند ولی هنوز مضطربند. به
اطراف نگاه میکنند. پروانه چهارم میخواهد خارج شود،
پروانه دوم با مهربانی با او سخن می گوید

پروانه دوم:

ای یار با شجاعت ما را نجات دادی

با مهربانی خود بر ماحیات دادی

پروانه چهارم:

کاری نکرده ام من او در کمین چندین
زیرا وظیفه ام بود ممنوع دیگرم بود

پروانه اول(با سرزنش):

ممنوع ما نه ای تو ما زیرک و زرنگیم
ما سرخ و سبز و زردیم ما خود فرار کردیم

پروانه سوم:

افسوس و آه که دشمن یک لقمه چیم بود
در چنگ من نیفتاد گر، کس خبر نمیداد

پروانه دوم:

ای ابلهان شماها مغرور و بیشهامت
ترسو و خودپرستید ناشکر و پست هستید

پروانه چهارم:

دشمن به فکر حيله زیباتر از شماها
در جمع دوستان است لبخند دشمنان است

پروانه چهارم که باز احساس خطر کرده، چند بار

به اطراف می‌رود، نگاه میکند و آرام خارج می‌شود.

پروانه دوم:

من هم چو آن غریبه پر میکشم از اینجا
ما می‌رویم، با هم تنها شوید، تنها

پروانه دوم در حال خارج شدن است و پروانه اول و سوم بی اعتنا و با غرور می‌خوانند:

ما خوشگل و زرنگیم زیبا و رنگ رنگیم

پروانه چهارم وارد می‌شود و فریاد می‌زند: **شکارچی، شکارچی!**

پروانه دوم هم وارد می‌شود و همه فرار می‌کنند، شکارچی با یک تور وارد می‌شود و دنبال آنها می‌دود، پروانه چهارم به زمین می‌خورد ولی بقیه می‌گریزند، شکارچی دنبال پروانه چهارم می‌رود و بعد از چند بار تعقیب و گریز تور را روی سر او می‌اندازد

شکارچی:

ای جان، جانمی جان آخر یکی گرفتم
پروانه قشنگی با زیرکی گرفتم
باید گذارم او را لای کتاب تاریخ

نه، می‌زنم به دیوار او را به سوزن و میخ

نگاهی به پروانه میکند و او را از داخل تور درمی‌آورد:
اما شکارم امروز همرنگ خاک و خشت است
حیف از کتاب و دیوار این طفلکی چه زشت است

با تمسخر و خنده ادامه می‌دهد:

جانم نترس زیرا آزاد میشوی تو
اما بجای پرواز چون کرم میدوی تو
چون زشت و ریزه هستی من میکنم رهایت
تا از هراس پرواز راحت کنم خیالت

پروانه دوم که صدای شکارچی را شنیده است، داخل می‌شود و می‌خواهد کاری بکند که پروانه چهارم آزاد شود به همین خاطر جلو شکارچی می‌رود.

پروانه دوم:

آهای آهای من اینجا خوشرنگ و خوب و زیبایم
شکارچی متوجه او می‌شود، تور را برمی‌دارد و به پروانه چهارم می‌گوید

شکارچی:

تو زشت و بی بهایی او خوب و رنگ رنگ است
باید بگیرم او را چون خوشگل و قشنگ است

شکارچی پروانه چهارم را دور میاندازد، تور را برمیدارد و زیر چشمی به پروانه دوم نگاه میکند. پروانه دوم آرام نشسته و تکان نمیخورد ولی به محض نزدیک شدن شکارچی، فرار میکند. پروانه چهارم هنوز از ترس میلرزد. شکارچی و پروانه دوم در حال تعقیب و گریزند.

شکارچی:

پروانه تمیزم میگیرمت عزیزم

پروانه دوم بعد از چند چرخش به پروانه چهارم میگوید:

(فرار کن، فرار کن)!

پروانه چهارم، جرات پیدا میکند و با سرعت خارج میشود، ولی دوباره برمیگردد و به کمک پروانه دوم میشتابد.

پروانه چهارم:

آهای، آهای من اینجام

شکارچی بطرف او میرود. خسته و عصبانی است.

پروانه دوم:

من هم همین طرفهام!

شکارچی بطرف او برمیگردد. هر دو میدوند، شکارچی یک لحظه به دنبال پروانه چهارم میدود، یک لحظه بعد متوجه پروانه دوم میشود، ولی پس از مدتی ناامید و خسته روی زمین مینشیند و نفس نفس زنان خود را رها، میکند.

شکارچی:

آنها به یاری هم من را فریب دادند
در هرکجا که باشند تا باهمند، شادند

چیزی به ذهن شکارچی میرسد، تبسمی میکند، دستهایش را به هم میزند:

باید کلک زنم من اینجا کمین کنم من

به دنبال جایی برای پنهان شدن میگردد، پشت گلها میرود ولی جایی پیدا نمیکند. باز هم مشغول فکر میشود و چیزی بذهنش میرسد

شکارچی:

به به، چه راه خوبی باید که گل بچینم
دور و برم گذارم تا، گل شود کمینم

چند شاخه گل میچیند و ماهرانه، به بدن خود میچسباند و بیحرکت میایستد. تور را هم در لباسش پنهان میکند.

شکارچی پروانه چهارم را دور میاندازد، تور را برمیدارد و زیر چشمی به پروانه دوم نگاه میکند. پروانه دوم آرام نشسته و تکان نمیخورد ولی به محض نزدیک شدن شکارچی، فرار میکند. پروانه چهارم هنوز از ترس میلرزد. شکارچی و پروانه دوم در حال تعقیب و گریزند.

شکارچی:

پروانه تمیزم میگیرمت عزیزم

پروانه دوم بعد از چند چرخش به پروانه چهارم میگوید:
(فرار کن، فرار کن)!

پروانه چهارم، جرات پیدا میکند و با سرعت خارج میشود، ولی دوباره برمیگردد و به کمک پروانه دوم میشتابه.

پروانه چهارم:

آهای، آهای من اینجام

شکارچی بطرف او میرود. خسته و عصبانی است.

پروانه دوم:

من هم همین طرفهام!

شکارچی بطرف او برمیگردد. هر دو میدوند، شکارچی یک لحظه به دنبال پروانه چهارم میدود، یک لحظه بعد متوجه پروانه دوم میشود، ولی پس از مدتی ناامید و خسته روی زمین مینشیند و نفس نفس زنان خود را رها، میکند.

شکارچی:

آنها به یاری هم من را فریب دادند
در هرکجا که باشند تا باهمند، شادند

چیزی به ذهن شکارچی میرسد، تبسمی میکند، دستهایش را به هم میزند:

باید کلک زنم من اینجا کمین کنم من

به دنبال جایی برای پنهان شدن میگردد، پشت کلهها میرود ولی جایی پیدا نمیکند. باز هم مشغول فکر میشود و چیزی بذهنش میرسد

شکارچی:

به به، چه راه خوبی باید که کل بچینم
دور و برم گذارم تا، کل شود کمینم

چند شاخه گل میچیند و ماهرانه، به بدن خود میچسباند و بیحرکت میایستد. تور را هم در لباسش پنهان میکند.

پروانه اول و سوم می‌آیند، نگاهی میکنند: کسی را
نمی‌بینند، پروانه دوم و چهارم هم می‌آیند.

پروانه دوم:

گر او خبر نמידاد اینک شما نبودید
گر او کمک نمی‌کرد شاد و رها نبودید

پروانه سوم:

ما خود فرار کردیم این از زرنگی ماست
دشمن شکست خورده از بال جنگی ماست

پروانه اول:

من از عدو و دشمن ترسی به دل ندارم
او را اگر ببابم چشم‌اشودر می‌آرم

پروانه اول همراه پروانه سوم شروع به خواندن میکنند:

ما خوشگل و زرنگیم زیبا و رنگ رنگیم

پروانه دوم و چهارم، با هم خارج میشوند، پروانه‌های
دیگر باز می‌خوانند:

ما خوشگل و قشنگیم زیبا و رنگ رنگیم
مانند دسته ای گل با ارزش و قشنگیم

پروانه‌های اول و سوم، به دور دسته گلی می‌آیند که
شکارچی در انجا پنهان است. گل را بو میکنند، دور او را
میگیرند و با هم می‌خوانند:

به به چه عطر و بویی به به چه رنگ و رویی
این دسته گل چه زیباست همرنگ بال ماهاست

سپس دست هم را میگیرند و با هم می‌خوانند:
ما شادیم، ما شادیم زیباییم، آزادیم

شکارچی، با زیرکی، گلها را کنار میزند و از پشت سر،
آرام به آنها نزدیک میشود و در یک لحظه، هر دو را در
تور گرفتار میکند و درحالی که پروانه‌ها درخواست
کمک میکنند، او با خنده و تمسخر می‌خواند

شکارچی:

من شادم، من شادم در حيله من استادم

پروانه‌ها هنوز کمک می‌طلبند، شکارچی هم به پایکوبی و
تمسخر ادامه میدهد:
گفتی که از شکارچی ترسی به دل نداری؟

میخواستی تو، ترسو چشم که در بیاری؟

پروانه ها میلرزند و گریه میکنند، پروانه دوم و چهارم که صدای آنها را شنیده اند، باز میگردند. شکارچی با خوشحالی میخواند:

شکارچی:

لای کتاب و دفتر پروانه ها قشنگند
حتی به روی دیوار زیبا و رنگارنگند

پروانه دوم چیزی در گوش پروانه چهارم میگوید و به پروانه ها اشاره میکنند و سر تکان میدهند. پروانه چهارم آهسته و با احتیاط به پشت گلها میرود. شکارچی، پروانه ها را از تور خارج میکند، مینشیند و باز میخواند:
من شادم، من شادم در حيله من استادم

پروانه های اول و سوم گریه میکنند، پروانه چهارم و دوم با دست و سر به هم اشاره میکنند، پروانه چهارم پنهان میشود و پروانه دوم در جلو صحنه، خود را به مریضی میزند و شروع میکند به ناله کردن. زیر چشمی هم به شکارچی نگاه میکند. شکارچی متوجه او میشود. پروانه دوم بلند میشود و باز به زمین مینشیند و نشان میدهد که نمیتواند فرار کند.

شکارچی:

باید ترا بگیرم ای صید دردمندم
اما نخست باید من این دو را ببندم

شکارچی پای هر دو پروانه را با هم به یک گل میبندد و طناب را محکم میکند، تور را برمیدارد و به سراغ پروانه دوم میرود، اما پروانه بلند میشود و میدود، شکارچی هم به دنبال او. پروانه اول و سوم گریه میکنند و کمک میطلبند، پروانه دوم خارج میشود. شکارچی هم بدنبال او. پروانه چهارم با سرعت از پشت گلها بیرون میآید و مشغول باز کردن پای آن دو میشود، پای هر دو را باز میکند.

پروانه اول:

ما را ببخش ای دوست غمگین و شرمساریم
ما اشتباه کردیم زشت و گناهکاریم

پروانه چهارم:

کاری نکرده ام من ممنوع من شماييد
تا او نیامده باز دنبال من بياييد
باید به جای دیگر با هم سفر نماييم
غمخوار و یار باشيم آزاد پرگشاييم

پروانه ها از سمتی خارج می شوند، از طرف دیگر پروانه دوم وارد می شود، شکارچی هم به دنبال او. شکارچی نفس نفس میزند، پروانه دوباره خارج میشود. شکارچی هم به دنبال او میرود. شکارچی بعد از چند لحظه خسته و ناامید برمیگردد و مینشیند.

شکارچی:

نالان و خرد و خسته از دست این شکارم
کافیست بهر امروز اکنون دو صید دارم

شکارچی به طرف گلها میرود، اما میبیند که پروانه ها فرار کرده اند. طناب را برمیدارد، با ناامیدی و خستگی به آن نگاه میکند. سپس مینشیند و با تاسف با خود حرف میزند:

اینها به یاری هم من را فریب دادند
در هر کجا که باشند تا باهمند، شادند

شکارچی بلند میشود و لنگ لنگان حرکت میکند:

از نو فریب خوردم از دست این زرنگان
باید روم به خانه نالان و لنگ لنگان
باید برای اینها دامی دگر بسازم

زیبا و زشت با هم باید اسیر سازم
زیبا و زشت با هم باید اسیر سازم

.....

شکارچی از صحنه خارج می شود. پروانه ها وارد صحنه می شوند و خوشحال می خوانند:

دیدید چگونه او را بر جای خود نشانیدیم
او را شکست دادیم از صحنه دور کردیم
زیبائی زندگی رمز موفقیت
دوستان، با هم بودن وحدت، وحدت، وحدت

(والسلام)